أعوذباللَه من الشّيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و اللّعنة على أعدائِهم أجمعين‌

 در مجلس گذشته، صحبت به اینجا رسید كه هیچ تفاوتی بین امر و دستور ولی خدا و عارف باللَه، و بین امام معصوم علیه السلام در محدوده مصالح و مفاسد انسان نیست؛ و سر سوزنی این دو با هم اختلاف ندارند. البته این عدم اختلاف، از یك سری مطالبی كه در نفس هر دو تحقّق عینی و تحقّق شهودی پیدا كرده است، ناشی می‌شود.

 مقصود از عارف كامل، نه این اصطلاحات و این مصادیقی است كه امروزه به هر چغندر فروشی عارف و ولی خدا می‌گویند؛ نخیر! منظور از عارف كامل آن شخصی است كه صفات و اسامی ذات اقدس حقّ در وجود او، وجود عینی پیدا كرده است، و ذات او و نفس او از مرتبه بشریت، كه مرتبه خواست و اراده و مشیت خود اوست، خارج شده و ذات او مندكّ در ذات پروردگار در عالم اثبات و در عالم إبراز شده است؛ چون در عالم ثبوت كه همه اشیاء فناء ذاتی در ذات پروردگار را دارند، كه این مطلب را بنده در مباحثات عرض كرده‌ام، و همین‌طور خیال می‌كنم كه در جلسات عنوان هم به این موضوع اشاره كرده باشیم، كه عرض شد: «مقام عارف نسبت به غیر عارف، مقام علم و جهل است. همه اشیاء در ذات خود، فناء ذاتی در آن حقیقت هوهویه و حقیقت احدیت و حقیقت وجود بالصرافه حق دارند، گرچه خودشان نسبت به این مطلب التفات نداشته باشند؛ ولی در واقع این مسئله وجود دارد، زیرا در وجود اقدس حق، دو راه نمی‌طلبد، و اقتضاء دوئیت نمی‌كند و همان وجود است كه تنازل پیدا می‌كند و به قالب‌های مختلف و ظهورات مختلف و تعینات مختلف درمی‌آید.

 عارف مقامش مقام اثبات است، یعنی علم به مرتبه فناء ذاتی البته به واسطه مجاهدات و مبارزات نفسانی و به واسطه ریاضات شرعیه برای او حاصل می‌شود و جاهل نسبت به این موضوع جهل دارد، اطّلاع ندارد.»

 این مسئله در مورد امام علیه السلام هم به همین كیفیت است. امام علیه السلام از نقطه نظر سعه وجودی، به مرتبه‌ای هست كه نسبت به مراتب اسماء و مراتب صفات باری‌تعالی، در علم اطلاقی حق و در قدرت و حیات اطلاقی حق آن ابراز و اثبات او تجلّی پیدا می‌كند؛ به این معنا كه وقتی امام علیه السلام از یك مطلبی سخن می‌گوید، و نسبت به یك مطلبی ابراز می‌كند، در آن سخن گفتن وابراز امام، تركیب، مونتاژ، اظهار سلیقه شخصی، اظهار سلیقه نفسانی، رعایت مصالح دنیوی، رعایت امور عادی وغیره، هیچ‌كدام وجود ندارد، اینها كه همه برگشتش به مسائل نفسانی است و از این بالاتر و از همه مهم‌تر، اطلاع امام علیه السلام‌

 نسبت به این مسئله، اطلاع بر خود واقع و بر خود حاقّ واقع است، نه اطلاع دفترچه‌ای، اطلاع شناسنامه‌ای، اطلاع روزنامه و مجله‌ای.

 روزنامه وقتی كه به دست انسان می‌رسد، انسان وقتی صفحه اخبارش را وقتی می‌خواند، می‌گویند كه آقا فلان جا تصادف شد، فلان جا زلزله آمد، فلان جا قحطی است، فلان جا این‌طور است، انسان از این مطالب خبر پیدا می‌كند در حالتی كه روحش هم به هیچ وجه خبر نداشت؛ اگر هم این روزنامه به دستش نمی‌رسید، نسبت به این مطالب بی‌اطلاع بود و نسبت به این قضایایی كه اتفاق افتاده، جاهل محض بود. ولی امام علیه السلام اطلاعش بر این‌گونه مسائل، اطلاع روزنامه‌ای و مجله‌ای و رادیو و تلویزیونی نیست؛ اطلاع امام بر همان حقیقت مسئله است، بر همان واقعیت است، بر همان حضور آن شی‌ء است. وقتی امام علیه السلام به یك شخص می‌فرمایند: چرا دیشب در منزل با عیالت این‌طور برخورد كردی؟ و این مسئله را به وجود آوردی؟ و با بچه‌ها این‌طور كردی؟ و نمی‌بایستی اینگونه عمل بكنی، این‌طور نیست كه صبح یك جریده‌ای، روزنامه‌ای به امام علیه السلام بدهند بگویند: آقا این خلق اللَه كه اسامیشان اینجا نوشته شده، دیشب این كار را كرده‌اند، آن كار را كرده‌اند و امام مطلع بشود. این مربوط به ماست، ما یك همچنین اطلاعی نسبت به مسائل پیدا می‌كنیم.

 ولی اطلاع امام علیه السلام خودِ حضور است، یعنی همان كسی كه خیلی دقت كنید، اینجا جای دقیقی است ها! دارد این حرف را می‌زند، باید اگر معترف باشد به ولایت امام علیه السلام، و اگر اطلاع داشته باشد، باید بداند كه كنارش امام ایستاده و دارد نگاه می‌كند؛ نمی‌خواهی قبول كنی، حالا فردا كه رفتی در مجلسش به تو خبر می‌دهد، می‌گوید من بودم چشم نداشتی ببینی؛ من آنجا حضور داشتم ولی تو داشتی این حرف را می‌زدی، این حرف نامناسب را می‌زدی، این كار ناشایست را داشتی انجام می‌دادی، این عمل خلاف را داشتی انجام می‌دادی، تو من را ندیدی، نه این‌كه من نبودم.

 البته مطلب از اینها خیلی بالاتر است، خیلی از اینها بالاتر است، ما دیگر آن‌قدر آوردیم پایین پایین، كه دیگر خیلی آبكی‌اش كرده‌ایم، این دیگر كمترین حدّی است كه برای مقام امام بنده دارم تعریف می‌كنم و الّا الآن شرمنده هستم از اینكه چرا من باید یك همچنین مطالبی را بگویم نسبت به ساحت مقدّس امام علیه السلام؛ اصلا مسئله در یك عالم دیگری است و در یك فضای دیگری است این دیگر كمترینش است. بابا این كار را اولیاء خدا هم انجام می‌دهند، افراد عادی هم انجام می‌دهند، این كه چیز مهمی نیست. در همین قم عده بسیاری بودند، بنده خودم خدمت بعضی بزرگان كه می‌رسیدم خبر می‌دادند: این چطور است، آن چطور است، این كه مسئله‌ای نیست.

 یك وقت من خدمت یك شخصی رسیده بودم، در راه كه می‌آمدم، مشغول ذكر یونسیه بودم داشتم می‌خواندم، چون كه انسان می‌تواند در بعضی از اوقات، در اوقاتی كه نمی‌تواند این اذكارش را در سجده‌

 بگوید، می‌تواند خود را در حالت سجده تصور كند و این اذكار را بگوید، داشتم می‌خواندم تا رسیدم به منزل یك بزرگی، وقتی وارد شدم، گفت: سلام علیكم! لا إله إلّا أنت، سبحانك إنّی كنت من الظالمین!

 خب این معلوم است كه این شخص این مدت بوده و حضور داشته دیگر. خب این بابا یك آدم معمولی بود، این یك آدم عادی بود، نه مقامی داشت، نه رتبه‌ای داشت، حالا درست است كه ما امام را بیاوریم در این سطح و در این حدّ و در این موقعیت قرار بدهیم؟ آخر امام می‌داند ما چه كار می‌كنیم؟! اصلا اینها خنده دار است، اصلا اینها برای مقام و مرتبت امام زشت و قبیح است. پس امام علیه السلام وقتی می‌فرماید این كار را نكن! یا چرا این كار را كردی؟ یا این مسئله انجام می‌شود، خود امام علیه السلام حضور عینی دارد در آن واقعه و واقعه را در حضور عینی لمس می‌كند، مسّ می‌كند، مشاهده می‌كند، در وجدان خودش این واقعه را می‌پذیرد و بعد از آن خبر می‌دهد: آقا نكن این كار را، چرا این كار را كردی؟

 می‌گوید: آقا شما از كجا می‌دانید؟

 می‌گوید: بابا من از تو نزدیك‌تر داشتم در این قضایا نگاه می‌كردم، چی چی از كجا می‌دانی؟ از كجا می‌دانی چیست؟ این حرفها چیست؟ می‌گویم نكن، نكن دیگر! بگو چشم!

 خیلی خب، وقتی كه امام یك همچنین قدرتی دارد این به چه معنایی است؟ به معنای این است كه التفات كنید كه دیگر اگر خدا بخواهد امشب این بحث راجع به مسئله امام را تمام كنیم و چون ماه‌های مباركه را هم در پیش رو داریم، یك قدری هم راجع به مسائل و مراقبات و مطالبی كه در این أشهُر ثلاثه بزرگان توصیه می‌كردند خدمت رفقا مطالبی بگوییم، گرچه رفقا نسبت به این مسائل بی‌اطلاع نیستند امام علیه السلام وقتی كه با آن علم لایتناهی پروردگار و با آن قدرت لایتناهی پروردگار و با آن حیات لایتناهی پروردگار خودش حی است به حیات او، و قادر است به قدرت او، و عالم است به علم او، با این سه اسم لایتناهی است كه در مقام تربیت و تزكیه به انسان امر و نهی می‌كند؛ یعنی وقتی كه امام می‌گوید نكن، نه اینكه، به من گفته‌اند كه بگو به فلانی این كار را نكند؛ نه! دارم می‌بینم این عمل تو را كه خلاف است و می‌گویم: نكن. دارم می‌بینم این فعل تو را كه مخالف است و می‌گویم: انجام نده. دارم این وضعیت تو را مشاهده می‌كنم و می‌گویم: انجام بده. آنچه را كه برای تو صلاح است، من دارم به چشم می‌بینم و آنچه را كه برای تو فساد است، دارم با چشم خودم می‌بینم، و احساس می‌كنم و لمس می‌كنم.

 در این مرتبه عارف هم همین است. عارف هم در این مسئله همین است، چرا؟ چون عارف هم ذاتش مندكّ در ذات پروردگار شده، و نفس او از مرتبه بشریت عبور كرده، بشری كه خواست دارد، بشری كه اراده دارد، بشری كه تمایل دارد، بشری كه سلیقه دارد، بشری كه مصالح را در نظر می‌گیرد، بشری كه حقایق را بر اساس مصالح می‌چرخاند، مطالب را بر اساس مصالح این‌طرف و آن‌طرف می‌كند.

 آدم كاه نخورده، می‌فهمد كه مسائل به چه نحوی هست. آدمی كه می‌آید مصالح دنیوی را قایم می‌كند آن پشت، نفسانیات را آن پشت قایم می‌كند، بعد در ظاهر جوری مطلب را جلوه می‌دهد كه خود را مُحِقّ‌

 نشان می‌دهد! باباجان جمع كن این حرف‌ها را، دنبال چه هستی؟ آنچه را كه آن پشت قایم كردی، آن را بیاور رو، آن را بیاور ببینیم قضیه چیست؟ آن نفسانیات خودت، موقعیت خودت، اینها را بایستی كه یك كاری به سرش آورد، اینها را بایستی كه درد و دوایی برای او انجام داد.

 مطلب خیلی زیاد است، ما از مطلب فاصله نگیریم و با فرصت كمی كه داریم بتوانیم مطالب را جمع كنیم. عارف باللَه آن كسی است كه از نقطه نظر مقام علمی و از نقطه نظر قدرت و از نقطه نظر استجلاب اسماء كلیه و صفات كلیه پروردگار، در مرتبه‌ای هست كه مصالح و مفاسد خود و اطراف و جامعه را می‌تواند تشخیص بدهد، بعد هم این دلیلش روشن و واضح است، گفت: العرب بالباب، قضیه خیلی روشن است و مسئله مسئله‌ای نیست كه انسان بخواهد در این قضیه تشكیك بكند. بله، همان‌طوری كه سعه وجودی ائمه علیهم السلام نسبت به یكدیگر متفاوت است، این سعه وجودی نسبت به اولیاء الهی در ارتباط با امام هم متفاوت است. قطعا سعه وجودی رسول اللَه از سعه وجودی امیرالمؤمنین بیشتر است؛ سعه وجودی امیرالمؤمنین از سعه وجودی دیگر ائمه بیشتر است، سعه وجودی حضرت صاحب الأمر أرواحنا له الفداء و عجّل اللَه فرجه الشریف، این در یك مرتبه عجیبی است كه قابل توصیف نیست؛ اینها چیزهایی است كه در خود ائمه هم هست، و دو ظهور پروردگار، یك نوع و یك صنف و یكسان نخواهد بود، حتی امیرالمؤمنین با پیغمبر تفاوت داشت، همه اینها مِن نورٍ واحدٍ بودند، اما سعه وجودی متفاوت است، یكی تُنگ است، یكی لیوان آب است؛ اما آنچه را كه در این تنگ است و آنچه كه در این لیوان آب است، یكی است، یك مادّه است، یك واقعیت است، یك حقیقت است و هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد. در جلسه قبل عرض كردم: چه شما از آب دریا یك لیوان بردارید بخورید، چه از آب آن نهری كه از دریا سرچشمه می‌گیرد بردارید بخورید، هر دو رفع تشنگی می‌كند. آنچه كه موجب رفع عطش شماست، یكی است، فرق نمی‌كند، تفاوت نمی‌كند، حالا اینكه اگر از آب دریا خوردید، این آب دریا فرض كنید كه ده ساعت، پانزده ساعت شما را نگه دارد، اما وقتی كه از آب نهر خوردید، چهار ساعت بیشتر نگه ندارد؛ نه! این‌گونه نیست و اگر آن، ده ساعت شما را نگه می‌دارد، این هم ده ساعت نگه می‌دارد، اگر آن پنج ساعت، این هم پنج ساعت؛ هیچ تفاوتی بین این دو نیست.

 سعه وجودی عارف نسبت به امام علیه السلام، مثل سعه وجودی امام علیه السلام است نسبت به رسول اللَه. رسول اللَه در مقام تشریع، مگر مطلبی اضافه بر آنچه كه امام علیه السلام مطرح می‌كند مطرح كرده است؟ مطلبی مطرح نكرده، همان دید و همان موقعیت و همان بینش و همان نظره‌ای كه رسول خدا نسبت به تشریع دارد، و بر اساس مصالح و مفاسد افراد احكام را از مقام وحی تشریع می‌كند و پایین می‌آورد، همان دیدگاه در امام علیه السلام است و آن مسئله را پایین می‌آورد. امام علیه السلام نسبت به این شخص، این مطلب را می‌گویند؛ نسبت به فرد دیگر مطلب دیگر را می‌گویند. در او، آن مصلحت است، این‌طور باید مطرح بشود، در دیگری مصلحت دیگری است، جور دیگر باید مطرح بشود. ما چون نمی‌دانیم، لذا سؤال می‌كنیم: یابن‌

 رسول‌اللَه هر دو كه آمدند و یك سؤال كردند، چرا دو جواب فرمودید؟ خب ما كه خبر نداریم كه الآن این سائل چه موقعیتی دارد، چه خصوصیتی دارد، در چه شرایطی قرار دارد، در چه موقعیتی قرار دارد؛ ما فقط یك سائلی می‌بینیم و سؤالی كه از یك مطلب كرده است.

 خیلی عجیب است! از امام علیه السلام سؤال می‌كنند كه آقا ما با شما مخالف بودیم حالا ناصبی است حج انجام دادیم.

 حضرت می‌فرمایند: عیبی ندارد، حجّت درست است، حالا اگر بعدا رفتی انجام دادی بهتر است.

 یك شخص می‌آید همین سؤال را از امام می‌كند، حضرت می‌فرمایند: حجّت باطل است! برو دوباره انجام بده.

 چی شد؟ اگر ملاك ناصبی بودن است، خب این هم ناصبی است. هر دو ناصبی، ناصبی یعنی كسانی كه مخالف هستند و با امام علیه السلام در نُصْب قرار دارند و در تقابل قرار دارند. چرا در آنجا امام علیه السلام می‌فرمایند: حجّت درست است، اما اگر بروی بعدا هم توفیق پیدا كردی انجام بده؟ چرا؟ امام علیه السلام دارد نگاه می‌كند به خصوصیت نفس این در وقتی كه داشته این حج را انجام می‌داده، نفس این چه نوع تقابلی با امام داشته؟ تقابلش خیلی بوده یا كم بوده؟ این را دیگر ما تشخیص نمی‌دهیم. این را دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم این در مقام تقابل با امام، در مقام مخالفت با امام، در مقام ضدّیت با امام، در چه رتبه‌ای قرار داشته؟ شدید بوده؟ كم بوده؟ اوضاع و احوالش چطور بوده؟ فكرش چطور بوده؟ نظرش چطور بوده؟ ما اینها را نمی‌فهمیم فقط می‌فهمیم هر دو رفتند، احرام بستند: لبیك اللَهم لبیك. شروع كردند عمره انجام دادن و بعد هم حج انجام دادن و بعد هم به شهرشان برگشتند.

 خیلی خب، هر دو هم نظرشان مخالف است.

 در جنگ نهروان وقتی دوازده هزار نفر از خوارج نهروان در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند، حضرت ابتدای به جنگ نكردند. گفتند: برویم اینها را نصیحت كنیم، اینها نفهمند! حرف در كله‌شان تا به حال عوضی رفته، خب برویم حرف بزنیم، مطلب را واضح كنیم. بپرسیم: آقا برای چه آمدی؟ چرا آمده‌اید خودتان را جدا كرده‌اید؟ چرا فساد می‌كنید؟ چرا جلوی كاروان‌ها را گرفتید؟ چرا زن حامله را برداشتید سر بریدید و بچه درون شكمش را در آوردید، این كارها چیست می‌كنید؟ كدام پیغمبری یك همچنین دستوری به شما داده؟ كدام امامی آمده و این‌چنین به شما گفته؟ آخر امام شما این وسط كیست كه این كارها را انجام می‌دهید؟

 برویم با اینها حرف بزنیم، ملتشان چیست؟ دینشان چیست؟ این كارها چیست كه دارند می‌كنند؟ خب از جمع به كنار رفتند كه رفتند به جهنم، اما دیگر این برنامه‌ها چیست؟ دیگر این فساد چیست اینها دارند ایجاد می‌كنند؟

 حضرت آمدند صحبت كردند، استدلال كردند، هشت هزار نفر برگشتند، از دوازده هزار نفر هشت هزار نفر برگشتند؛ دو سومش برگشت. حرف اشتباه در كله‌اش رفته، نفهمیده، بدبخت بوده، بیچاره بوده. امّا چهار

 هزار نفر، هان! آن صندوق! آن صندوقی كه آن پشت است، آن انانیت و نفسانیتی كه در این صندوق قایم شده است، آن مصالح دنیوی و مصالح شخصی كه در آن سینه منطوی هست، آن فرعونیت و آن نمرودیتی كه این تو هست، همه ما هم داریم‌ها! تعارف هم نداریم، همهه ما هم داریم، باید حواسمان را جمع كنیم. حواسمان را جمع كنیم.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه به یك نفر یك دستوری دادند، گفتند فلان كار را نكن نهی كردند گوش نداد، به رفقا گفتند: تا چهل روز دیگر كسی با ایشان صحبت نكند. تا چهل روز!

 به آقا برخورد، حالا به جای این‌كه بفهمد، آدم بشود، خب گوش گرفتن چیست؟ گوش گرفتن كاسه حلوا درب خانه بردن است؟ یا گوسفند جلویش سر بریدن است؟ خب گوش گرفتن همین است دیگر! وقتی با تو حرف می‌زنند، آدم باش. وقتی كه حرف می‌زنند، در كله‌ات فرو برود، گوش ندهی، مسئله تغیییر پیدا می‌كند. چهل روز حق نداری شما در جلسه بیایی، كسی هم با ایشان صحبت نكند، البته كسی صحبت نكند را نگفتند، فقط همین را گفتند كه ایشان در جلسه تا چهل روز نیاید، خب افراد هم حرف نمی‌زنند، خب نباید هم بزنند، حق هم دارند؛ دلیلی ندارد، برای چه آدم باید برود با هركسی حرف بزند؟ چه بسا این حرف زدن‌ها به ضرر این شخص است، باید حالی‌اش بشود راهش راه عوضی است، باید حالی‌اش بشود راهش راه خلاف است. نه! راه برو قربان صدقه‌اش هم برو و به او هم بخند، این‌طور كه تربیت استاد دیگر فایده‌ای ندارد. آن تربیت دیگر نتیجه نمی‌دهد. از یك طرف او كتك می‌زند، از یك طرف بقیه بروند حلوا دهانش بگذارند، خب آن را خنثی می‌كند. این آن را خنثی می‌كند، نتیجه‌ای دیگر عاید نمی‌شود.

 حالا آقا آمده به جای این‌كه متنبّه بشود: این مطلبی كه ایشان راجع به ما گفتند، بعضی دیگر هم انجام می‌دهند، چرا سراغ آن‌ها نمی‌روند؟

 به تو چه مربوط است؟ تو استادی یا این استاد است؟ كدام استادید؟

 فلانی هم این حرف را زده، پس چرا به او نمی‌گویند؟ چرا برای او این جرم را نمی‌بُرند؟

 آقا جان! مجرم هستی، سرت را بینداز پایین. نیستی، بگو آقا من مجرم نیستم، من نگفتم، این حرف اشتباه است، اشتباه به عرض شما رسانده‌اند، ولی وقتی همه می‌دانند، خودت هم از همه بهتر می‌دانی كه این جرم را مرتكب شدی و گوش نكردی، چند مرتبه هم بهت تذكر دادند توجه نكردی، حالا كه دارد این قضیه پیش می‌آید، چرا داری لگد می‌اندازی؟ چرا داری جفتك می‌اندازی؟ هان؟ خب این مطلب را بگیر، و در نفس خودت هضم كن و حلّ كن و آدم شو! چه كسی را بعد می‌توانی پیدا بكنی كه تو را این‌طوری آدمت كند؟ برو پیدا كن! به جای لگد انداختن، برو آدمش را پیدا كن، كه بیاید آدمت كند، بیاید آنجایی كه كسی نمی‌فهمد، همان جا گوشت را بگیرد. برو كسی را پیدا كن كسی را كه دیگر گول خنده‌هایت را نخورَد. برو پیدا كن یك كسی كه گول تواضعت را نخورَد، برو پیدا كن كسی را كه گول نامه‌های با عبارت‌های فریب‌كارانه‌ات را

 نخورَد، برو یكی را پیدا كن كه گول تواضع ظاهری و تصنعیت را نخورد، برو پیدا كن عیبی ندارد، اگر پیدا كردی سلام ما را هم به او برسان! اشكالی ندارد، ولی اگر نتوانستی پیدا بكنی، دیگر لگد نینداز، جفتك دیگر نینداز، گوش بده! به مطالب توجه كن.

 حالا مرحوم آقا آمده به این می‌گوید كه حالا برای ادب كردنش، خب دارد خلاف می‌كند، حرف‌های خلاف می‌زند، دارد فتنه ایجاد می‌كند نباید چهل روز در مجالس بیایی.

 چرا ایشان به او نگفت؟

 به تو چه مربوط است؟ نمی‌خواهد بگوید. تكلیفت را روشن كن، كه تو شاگردی یا استادی؟ اگر از نظر قیافه هم باشد، به تو استادی نمی‌آید بابا! اگر قیافه هم بخواهی ملاك قرار بدهی، تو همان شاگردی هم زیادت است! تو زیر شاگردی بایستی كه بروی، شاگردی هم خیلی احترام است كه برایت گذاشته‌اند. قیافه هم باشد، قیافه تو به استادی نمی‌آید بابا. خب برو كار را بسنج.

 اولیاء الهی در این مسئله در مصالح و مفاسد، حضور عینی و شهودی دارند و امر و نهی بر آن اساس می‌كنند، نه این‌كه یك چیزی به گوششان رسیده و بعد بر آن اساس یك شخصی را امر می‌كنند و بعد معلوم می‌شود كه خلاف است؛ نه! خلاف نیست. ممكن است در بعضی موارد صورت مسئله با آنچه را كه گفته می‌شود تنافی داشته باشد، ولی حاقّ قضیه ثابت است و به خاطر حاقّ قضیه است كه این مطلب را مطرح می‌كنند، این امر را می‌كنند، یا آن نهی را می‌كنند. آن‌وقت شخص خیال می‌كند كه نه، اشتباهی مطلب را گفته‌اند، بر اساس آن اشتباه حالا ایشان تصمیم گرفته؛ مسئله این نیست.

 بنابراین صحبت در حجّیت فعل ولی، به اینجا ختم شد كه فعل ولی از نقطه نظر انطباق بر مصالح واقعیه و بر مفاسد واقعیه از نقطه نظر انطباق عین فعل امام است، از این باب كه اطّلاع ولی در اسماء و صفات الهیه، با امام علیه السلام تفاوتی ندارد، مگر از نظر سعه وجودی، كه سعه وجودی هیچ ارتباطی به عالم تربیت، و به عالم تزكیه ندارد. این مطلب كه گفته می‌شود عارف در یك اسم از اسامی الهی یا در دو اسم، مظهر و مجلای اوست، اما امام علیه السلام در همه اسامی، این حرفها هیچ‌گونه اصلی ندارد، چطور این كه راجع به این مسئله صحبت شد.

 اما این سخن كه ما باید فعل ولی را عرضه بداریم بر كتاب و سنّت، مگر ما عرضه نمی‌داریم؟ این همه آیات قرآن داریم‌ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‌[[1]](#footnote-1)؛ این مگر آیه قرآن نیست؟ مگر عارف باللَه اهل ذكر نیست؟ اگر ذكر نیستند پس اهل ذكر كیست؟ اهل ذكر و اهل توجه و اهل اشراف كیست؟ اگر عارف باللَه نیست؟ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ، از اهل ذكر باید بپرسید، اینها كه هستند؟ و یا در آیه شریفه‌ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا[[2]](#footnote-2)، در آنجایی كه ما علم داریم بر این‌كه ولی الهی به نحو اجمال اطلاع دارد،

 علم اجمالی شرعا و عقلا منجّز است. وقتی یك شخصی نسبت به یك موضوعی علم اجمالی دارد، باید آن علم اجمالی را تنفیذ كند و نسبت به آن ترتیب اثر بدهد. حالا مضافاً بر اینكه بعدا خودش به علم تفصیلی خواهد رسید. شما نسبت به امام علیه السلام هم علم اجمالی دارید؛ مگر شما به آنچه كه امام علیه السلام می‌گوید اشراف دارید؟ چه كسی اشراف دارد؟ بیاید بگوید! كی اشراف دارد؟ مگر نسبت به آنچه كه امام حسن علیه السلام امر و نهی می‌كند ما اشراف داریم؟ نخیر، اشراف نداریم. اشراف وقتی داریم كه علم تفصیلی پیدا كنیم، ما همان دیدگاه امام علیه السلام نسبت به این مسئله را به همان كیفیت داشته باشیم. این می‌شود علم تفصیلی، این دیگر از مرحله اجمال بیرون می‌آید.

 شما كه می‌روید اطاعت از امیرالمؤمنین می‌كنید، شما كه اطاعت از امام زمان می‌كنید و این اطاعت را واجب می‌دانید و مخالفت را عقلا و شرعا حرام و موبق می‌شمارید، مگر شما اشراف بر علم امام زمان دارید؟ سر سوزن به اقیانوس هم ندارید، سر سوزن به اقیانوس! علم اجمالی ما به اینكه امام علیه السلام حقّ است و كلام امام علیه السلام كلام اللَه است و امر امام علیه السلام امر اللَه است، این اقتضا می‌كند كه ما اطاعت از امام زمان را واجب بدانیم، بله؟ غیر از این است؟ همین؛ و الّا اگر شما نسبت به امام زمان علم تفصیلی داشته باشید، دیگر اطاعت از امام زمان نیست، اطاعت از آراء خودتان است، خودتان اطلاع دارید، خودتان می‌دانید این قضیه چیست، دیگر نیاز به رفتن نزد امام زمان نیست.

 به طور كلّی اصلا اطاعت برمی‌گردد به مقام إجمال و به علم اجمالی، هر اطاعتی اصلا برگشتش به مسئله علم اجمالی است، نه به مسئله علم تفصیلی. ما نسبت به آنچه كه در درون و در نفس پیغمبر می‌گذرد علم تفصیلی نداریم، ما نسبت به آنچه كه در درون امیرالمؤمنین می‌گذرد علم تفصیلی نداریم، ما نسبت به آنچه كه الآن در درون ائمه می‌گذرد علم تفصیلی نداریم، در عین حال اطاعت از امام صادق را بر خود فرض و واجب می‌دانیم و همین‌طور هم هست، باید اطاعت كرد؛ چرا؟ علم اجمالی منجّز است.

 وقتی شما از قرائن و از شواهد و از ادله دیگری به دست آوردید كه امام علیه السلام نفسش نفس ملكوتی است و نفس او مندكّ در ذات پروردگار است، و به واسطه آن اندكاك در ذات پروردگار و استجماع صفات كلیه موجب آن بصیرت و موجب بینائی و موجب روشنایی نسبت به مصالح و مفاسد ما شده است، این قرائن و این شواهد موجب علم اجمالی می‌شود پس هرچه گفت درست است؛ ولی ما اطلاع نداریم، ما نمی‌دانیم الآن این حرفی كه امام زمان علیه السلام می‌زند بر چه اساسی است؟ همین قدر می‌دانیم اطاعت از او واجب است؛ تمام شد و رفت، همین‌قدر هم بس است برای ما، چیز دیگری نمی‌خواهد.

 امام زمان علیه السلام بیاید، آیا باید از امام زمان سؤال كنیم به چه دلیل این حرف را می‌زنی؟ به چه دلیل این امر را می‌كنی؟ به چه دلیل این نهی را می‌كنی؟ به چه دلیل شما این دستور را می‌دهی؟ به چه دلیل می‌گویی كه شما امشب فلان كار را بكن، به چه دلیل می‌گویی فردا فلان كار را بكن؟ حضرت می‌گوید: اگر

 اینجا جای به چه دلیل بود؟ خب تو به جای من بودی. اینجا جای چه دلیل نیست، می‌گویند بگو، بگو چشم! تمام شد و رفت. بله، اگر گفتی چشم، می‌آیی بالا، می‌آیی بالا، می‌آیی بالا، خودت این به چه دلیل را دیگر می‌فهمی، اما الآن نه. الآن باید بگویی چشم، الآن باید بگویی هرچه امر می‌كنی.

 حالا صحبت در این است: همین مطلب در مورد عارف است، همین مسئله در مورد ولی كامل است. ولی كامل هم نسبت به اشرافی كه دارد، اشراف حضوری دارد. بنابراین آیات قرآن، روایات، ادلّه، همه اینها انسان را دعوت می‌كنند به متابعت از علم، متابعت از حق. فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ‌[[3]](#footnote-3) حق آن حقیقتی است كه منطبق بر آن مطلبی است كه آن مطلب منطبق با واقع است، آن حق است. ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُ‌[[4]](#footnote-4)؛ چون هیچ حقیقت متأصّل و ثابت و مستقرّی در عالم وجود به ذات پروردگار نمی‌رسد، پس ذات پروردگار حقّ مطلق است. ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُ‌ و هرچه كه در این راستا قرار بگیرد، او هم حق می‌شود؛ «علی مع الحقّ، و الحقّ مع علی، یدور حیثُما دار»[[5]](#footnote-5)؛ «هرجا علی است، حق آنجا است، و هرجا حقّ است، در آنجا پای علی است. هرجا علی باشد، حق با او می‌گردد». كه خب این خیلی عبارت عجیبی است. نه این‌كه هرجا حق باشد علی دنبالش می‌رود، نه! هرجا علی باشد، حق به دنبال علی می‌آید؛ خیلی تفاوت دارد، خیلی مسئله فرق می‌كند.

 این واقعیت، واقعیتی است كه بر اساس علم اجمالی برای انسان حاصل می‌شود، انسان می‌داند آن عارف كامل یك همچنین موقعیتی دارد؛ وقتی كه آن موقعیت را دارد، باید برود حرف گوش بكند، باید برود عمل كند. اگر گفته شود خب این كاری كه عارف می‌كند، این كاری كه ولی می‌كند چه بسا كه ممكن است با بعضی از احكام منافات داشته باشد. ما می‌گوییم: مگر كاری كه امام علیه السلام می‌كند یا كاری كه پیغمبران می‌كردند، مانند حضرت خضر، مگر این كارها با احكام و تكالیف منافات نداشت؟ عمل حضرت خضر مگر مخالف با تكالیف نبود؟ خب آیه قرآن می‌گوید. عمل حضرت ابراهیم مگر مخالف با تكلیف نیست؟ إِنِّي أَرى‌ فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ‌[[6]](#footnote-6)؛ كجا تكلیف داریم كه سر پسر ده ساله، پانزده ساله را ببُریم؟ كی گفته است؟ إِنِّي أَرى‌؛ دارم می‌بینم! دارم می‌بینم كه من دارم این كار را انجام می‌دهم. حضرت هاجر، مگر نمی‌فهمد كه این عمل، عمل خلاف تكلیف است، چرا نرفت جلوی شوهرش را بگیرد؟ چرا بچه من را داری این‌طور می‌كنی؟ حضرت اسماعیل چرا تسلیم شد؟ چرا؟

 برای اینكه حق، آن است كه خدا بر دل و نفس این پیامبر این حق را نازل می‌كند، خب هرچه می‌خواهد باشد. چه كسی گفته است كشتن یك نفر حرام است؟ نخیر! بنده اصلا می‌گویم حرام نیست! كشتن كشتن است دیگر اصلا حرام و حلال ندارد، اگر خدا بگوید حرام است، حرام است؛ اگر خدا نگوید، حرام نیست. در

 موقع جنگ، چطور همین كشتنی كه حرام بود واجب می‌شود؟ یعنی واجب است كه شما خود را در معرض كشتن بیندازید. مگر در موقع جنگ نداریم؟ واجب است دیگر! دفاع از مملكت اسلام، مگر واجب نیست؟ دفاع از خانواده مگر واجب نیست؟ دفع ظلم مگر واجب نیست؟ دفع سارق مگر واجب نیست؟ دفاع از نفس و جان امام معصوم علیه السلام مگر واجب نیست؟ خب در این دفاع شخص از بین می‌رود، كشته می‌شود. ولی این كشته شدن نه تنها حرام نیست بلكه از اوجب واجبات است، و تبعاتی كه بر آن مترتّب است، لا یدرك و لا یوصف است؛ به كجا انسان می‌رسد؟

 پس تكلیف، حرمت و عدم حرمتش مربوط به چیست؟ مربوط به مقام تشریع است، در اینجا تشریع به حلّیت است، در آنجا تشریع به حرمت است. در اینجا تشریع به وجوب است، در آنجا تشریع به اباحه است. امام صادق علیه السلام برای چه به هارون مكّی فرمودند بلند شو برو در آتش؟ برای چه امام صادق به آن مرد خراسانی فرمودند برو در تنور؟ برای چه فرمودند؟ چرا هارون چیزی نگفت و در آتش رفت؛ ولی دومی گفت: یابن رسول اللَه! شما امروز حالتان چطور است؟ ما آمدیم اینجا شما را زیارت كنیم! زن و بچه داریم، می‌خواهیم برگردیم خراسان، اینها در مشهد منتظرما هستند! آنها نُمُدونند كه اینجا چه خبر رفته! اگر مُدُنستند، نمی‌ذاشتَند ما اینجا بیاییم، خیال می‌كردند ما می‌آییم اینجا پیش امام و امام به ما باقلوا می‌دهد، می‌گوید: تحفه برای زن و بچه‌ات بردار ببر! اگر به زنش بگویند: بَه بَه بَه، بیا برو ببین! رفتیم مدینه، امام به شوهرت می‌گوید برو در تنور، برو در تنور و جزغاله بشو؛ نه اینكه بنشین در تنور و با آتش‌ها بازی كن، نه! خب اگر می‌دانست كه می‌رود با آتش بازی می‌كند كه هنر نبود، خب اول، ما می‌رفتیم! این كه هنر نیست، این كه دیگر امتحان نیست، این كه دیگر ابتلا نیست؛ و لعلّ اینكه می‌رفت در آنجا و از بین می‌رفت و می‌سوخت! هیچ تضمینی نیست بر اینكه این قضیه این‌طور انجام بشود. خیلی ما اشتباه داریم فكر می‌كنیم، خیلی می‌آمدند پیش مرحوم آقا می‌گفتند: آقا راجع به فلان قضیه چه كنیم؟

 ایشان به آنها یك دستوری می‌دادند، می‌رفت و عمل می‌كرد و خلاف توقعش از آب در می‌آمد با خود می‌گفتند: ا؟! ما كه رفتیم با حضرت آقا مشورت كردیم! ما كه رفتیم با ایشان مطلب را در میان گذاشتیم، پس چرا این‌طوری شد؟

 آقا عمداً گفته این كار را بكن! مگر همیشه حلواست؟ مگر همیشه برنج زعفرانی است؟ مگر همیشه خنده و ابتسام و التذاذ نفس است؟ نخیر!

 طرف آمده بود به من گفته بود: رفتم پیش فلان شخص اتفاقاً از ارحام نسبی ایشان هم بود به من گفته‌اند این كار را بكن، ولی من اصلا انجام نمی‌دهم.

 گفتم: خب چرا انجام نمی‌دهی؟

 بَه! من بیایم انجام بدهم؟ من این همه زحمت كشیده‌ام، سال‌های سال زحمت كشیده‌ام، با یك دستور

 فلانی تمام زحمات من نقش بر آب می‌شود!

 گفتم: عجب! پس چرا شما بیخود خود را معطّل كرده‌اید؟ خلاصه اینجا برای چه مانده‌اید؟ شما كه فهمت بهتر از آقاست! تشخیصت بهتر از آقاست!

 سال‌های سال روی زن و بچه‌ام زحمت كشیده‌ام، حالا فلانی با یك دستور تمام زحمات این سالیان را می‌خواهد به باد بدهد!

 گوش ندادی؟ حالا بخور! حالا بخور!

 مگر انسان پیش استاد می‌رود، باید استاد بر طبق سلیقه آدم به انسان امر و نهی كند؟ كی گفته؟ اگر بخواهد به طبق سلیقه باشد، خب این شخص جایش را عوض كند! این شخص برود اینجا و استاد برود آنجا دیگر! وقتی می‌گوید این كار را بكن، یعنی انجام این كار به صلاح توست. تو گیر داری، خیال می‌كنی الآن در این موقعیت هستی آرامی، ولی این آرامش برای تو توقف است، ركود است، سكون است، عدم حركت است و پوسیدن و از بین رفتن است. می‌خواهی به حركت بیفتی، باید تلنگر بخوری؛ باید گوشَت گرفته بشود. تلنگر درد دارد، گوش گرفتن درد دارد، درست؟ اما توی مسكین نمی‌فهمی! خیال می‌كنی: نه، من در مسائل خانوادگی از فلانی نظرم صائب‌تر است!

 به به! كجای كاری بابا؟ برو! برو تجربه‌ات را انجام بده!

 با توجه به تجربه‌ای كه داری، با توجه به نظری كه داری، آن آقایی كه نفهمد به تو چه می‌گوید، آن آقا دو قران، دو تا یك قرانی، دو تا یك قرانی، نه یك قرانی‌های سابق كه یك ارزشی داشت، یك قرانی‌های الآن كه اصلا نیست! دوتا یك قرانی الآن ارزش ندارد! آن آقایی كه نفهمد كه چه به صلاح تو است و چه برای تو ضرر دارد، آن آقا دیگر چه ارزشی دارد؟

 خب صحبت ما در اینجا در این مسئله دیگر به پایان رسید، در قضیه حجّیت كلام ولی؛ البته رفقا باید این مطلب را بدانند كه بنده در این جلسات سعی كردم از اصطلاحات، از مسائل فنّی و تخصصی كمتر صحبت به میان بیاورم، از ادلّه و شواهد و روایات و آیات قرآن چیزی ذكر نكردیم؛ تقریبا خیلی مختصر بود و مطالب را در همان حدود مجلس نگه داشتیم، گرچه فضلا و آن افرادی كه اطلاع بیشتری از مطالب دارند، خودشان سرنخ‌ها به دستشان آمد. این مطالب به صورت كتاب در خواهد آمد، با اضافاتی كه آن اضافات لازم است كه جنبه علمی‌تر و پربارتر داشته باشد. مسئله، بسیار مسئله مهمّی است، احتمالا در آن نوشته، مطالبی را هم بنده اضافه خواهم كرد، آنچه را كه در این مجالس صحبت نشده و موقعیت پیش نیامده.

 در اینجا احتمال دارد كه در نظر رفقاء بعضی سؤالات و اشكالاتی در این زمینه باشد كه این اشكالات را رفقا بنویسند، و نه تنها رفقا، بلكه تمام افراد، كسانی كه این عرائض بنده را در هر جای دنیا دارند گوش می‌دهند، چون مسئله خیلی مسئله دقیق و مسئله مهمّی است، توجّه می‌كنند به این مسائل، اشكالاتی به نظر می‌رسد، به تمام اینها ان‌شاءاللَه پاسخ داده می‌شود و چه به صورت نامه، و چه به صورت شَفاهی. دیگر خیلی‌

 صحبت به درازا كشید، و تصوّر بر این است كه بیش از این موجب ملالت خواهد شد.

 ان‌شاءاللَه از جلسه بعد، دنباله همان مطالب عنوان بصری كه راجع به آن صحبت می‌كردیم، ان‌شاءاللَه راجع به آن صحبت خواهد شد.

 خیلی نسبت به ایام متبرّكه و أشهُر ثلاثه كه در پیش داریم، باید توجه داشته باشیم. توصیه‌ای كه بزرگان پیوسته می‌كردند در ورود در این أشهر ثلاثه: ماه رجب، و شعبان و رمضان، این توصیه‌ای بوده كه كمتر در سایر اوقات یك همچنین تأكیدی نسبت به این سه ماه می‌شد. در واقع حدس بنده بر این است كه این طور می‌خواستند مسئله را مطرح كنند كه خلاصه نتیجه این نُه ماهی را كه در حال مراقبه و در حال ذكر و در حال حركت بودید، در این سه ماه باید بگیرید؛ این سه ماه، خلاصه نتیجه‌ای است كه انسان باید توجه داشته باشد. و انسان خودش هم احساس می‌كند كه وقتی ماه رجب می‌خواهد بیاید، حال و هوا، و فضا، دارد تغییر می‌كند. این را احساس نكردید؟ كه دارد هوا، فضا، آن حالت نفسانی، آن خصوصیات، چیزهایی در حال تغییر است؛ كاملا این مسئله مشخّص است، مخصوصا در ماه رجب. و همین‌طور خب ماه شعبان و به دنبال آن ماه رمضان كه لیالی قدر هم در آنجا هست و تقدیر پروردگار برای انسان در آن ماه دیگر به مرحله إنجاز می‌رسد، یعنی وقتی كه ماه رجب شروع می‌شود، این حركت و سیر مشیت الهی شروع می‌كند به نقش پیدا كردن.

 دیده‌اید وقتی یك تابلوی نقاشی می‌گذارند و می‌خواهند یك تابلو بكشند، اول چه حالتی دارد؟ تمام این رنگ‌ها و قلم‌مو و این وسایل، آب‌رنگ‌ها و اینها همه هست، این نقاش شروع می‌كند یك چیزهایی را كشیدن و یك خصوصیاتی را، از این اوّل این تابلو مشخص است كه دارد به چه سمتی می‌رود، این نقش دارد به چه سمتی می‌رود، به آن اواخر كه می‌رسد، دیگر قشنگ تابلو مشخص است، صورت مشخص است، منظره كاملا آن منظره مشخص است. این مشیت الهی و تقدیر الهی برای شكل‌گیری سرنوشت انسان در سال آینده، از اول ماه رجب شروع می‌شود، كم‌كم كم‌كم شكل می‌گیرد. و لذا بزرگان می‌فرمودند: «در ماه رجب و شعبان و این سه ماه كلًا خیلی مواظبت خودتان را بیشتر كنید. تا به حال خب چطور مواظبت داشتید؟ بر زبان مواظبت داشتید، بر رفتار مواظبت داشتید، بر افكار مواظبت داشتید، یك مقداری مواظبت را بیشتر كنید.

 مرحوم آقا در این‌گونه مجالس به این شعر همیشه استناد می‌كردند:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذكری به دوام‌ \*\*\* ناتمامان جهان را كند این پنج تمام‌

 صمت، یعنی سكوت در غیر موارد ضروری. اگر ما یك نگاهی به خودمان بكنیم، اصلا بنای ما بر صحبت كردن است، مگر وقتی كه دیگر توانمان تمام بشود! یا طرف بلند شود برود! می‌گوید: خب آقا دیگر حرفی ندارید؟ مطلبی ندارید؟

 آنقدر بگوییم، آنقدر این نوار بچرخد همینطور تا بایستد! باید حرف بزنیم!

 مثلا می‌رویم دیدن رفیق: خب حال شما خوب است؟ خب احوال؟ چه خبر؟ اوضاع، احوال، فلان و

 این حرفها؛ دیدن رفیق كه این حرف‌ها را ندارد! اوضاع چیست؟ اوضاعش خیلی خوب است! مسئله‌ای نیست، طوری نیست.

 نه، اصلا باید حرف زد! یعنی باید صحبت كرد! هیچ ما یاد نگرفته‌ایم كه اصل را سالك باید بر سكوت قرار بدهد. از این حرف زدن تا حالا چه چیزی گیرمان آمده؟ دیده‌اید؟ مخصوصا سر سفره! سر سفره تا یك غذا می‌خوریم: نمی‌دانم سبزی‌اش اینطوری است، خوب پاك نشده!

 خب گفتن ندارد! یا نانش این‌طوری است، نمی‌دانم فلان. دیگ را من آنجا گذاشتم، یا هزار حرف دیگر! بابا! داریم غذا می‌خوریم، بگذار بدانیم چه می‌خوریم!

 یك دفعه سر یك سفره بودیم و چند نفری بودند و حرف می‌زدند، من یك ضبطی را كه آنجا بود، روشن كردم، گذاشتم و كسی نفهمید. غذا تمام شد، نیم ساعت. گفتم: ببینید این ضبط را اینجا روی كاغذ پیاده كنید به یكی دادم ببینید سر این نیم ساعت چه چیزهایی به هم گفتید! بابا بنشینید غذایتان را بخورید!

 اولًا صحبت كردن موقع غذا كراهت دارد و هم اینكه برای خود انسان، برای معده ضرر دارد؛ غذایی كه بدون صحبت انسان بخورد، خیلی راحت‌تر هضم می‌شود تا اینكه صحبت كند، چون انسان همراه با غذا هوا می‌بلعد و این برای معده خوب نیست.

 رسول خدا، ائمه، بزرگان، اولیاء، در سر سفره صحبت نمی‌كردند. ما بودیم در سر سفره اینها. در سفره‌های مرحوم حدّاد، در سفره‌های مرحوم والد؛ آنچه را كه از اخبار شنیدیم، آنچه را كه در كتب دیدیم، این بود كه صحبت نمی‌كردند. همین غذا را می‌خوردند و حرفی هم نمی‌زدند. لازم نیست حتما اخم كنید و بنشینید! نه بابا! راحت بنشینید، غذا خورده بشود. تمرین كنیم در ارتباطات خودمان؛ وقتی كه صحبت می‌شود، یك اثر عجیبی دارد، البته خب حالا این مطلب را ان‌شاءاللَه بعدا در جلسات عنوان به طور تفصیل عرض می‌كنیم كه كسی كه صحبت می‌كند، از نفسش یك خمیرمایه‌ای خارج می‌شود و نفسش را تهی می‌كند، كم می‌كند و خالی می‌كند. افرادی كه صحبت نمی‌كنند، پُرند. افرادی كه ساكتند، اینها یك استقرار دارند، یك اطمینان دارند.

 نه اینكه انسان در موارد ضروری هم حرف نزند و مثل برج زهرمار یك طرف بنشیند كه: دستور داریم حرف نزنیم!

 نه آقا این‌طوری هم كه نیست. ضرورت مشخص است، ضرورت را انسان خودش تشخیص می‌دهد، در كجا حرف بزند، در كجا حرف نزند. معمولا مردم اصل را در ارتباطات بر صحبت كردن گذاشته‌اند؛ این غلط است. در سیر و سلوك، یكی از مبانی سیر و سلوك، خلاف این است. یعنی اصل در ارتباطات، بر سكوت است! حرف نزنید!

 علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه در جلساتی كه می‌آمدند یا ما خدمتشان می‌رسیدیم، ایشان تشریف می‌آوردند منزل ما، ما رفتیم منزل ایشان، تا وقتی كه از ایشان سؤال نمی‌كردیم همین‌طوری ساكت بودند. یكی‌

 دو مرتبه اتفاق افتاد، كه ایشان خودشان مستقیما با بنده صحبت كردند، بدون اینكه من سؤال كنم؛ خیلی به ندرت. تا وقتی كه كسی از ایشان سؤال نمی‌كرد حرفی نمی‌زدند. چقدر سنگین! چقدر متین! چقدر این نفس نفس مطمئن، و چقدر پُر. اما اگر نه، انسان بخواهد حرف بزند، این مدام نفسش به دنبال این باشد كه وقتش را به صحبت بگذراند، این حال خودش ضرر دارد. یعنی حال انتظار اینكه كه یك چیزی بگوییم! این حالی كه یك چیزی بگویید، این خودش، حرف هم نزنید این حال بد است، چه حرف بزنید چه حرف نزنید.

 بنا را بر این بگذارید وقتی در یك جا هستید همین‌طوری ساكت باشید. امتحان كنید! خب برای بعضی‌ها یك خورده مشكل است دیگر! ولی باید تمرین كنند. مگر اینكه خب صحبتی پیش بیاید، سؤالی از شما بشود.

 در این سه ماه بزرگان توصیه می‌كردند این مسئله بیشتر رعایت بشود. حتّی‌الإمكان در منزل نه اینكه اصلا صحبت نكنید، نه! آنكه اصلا به طور كلی غلط است ولی این مطلب را خلاصه رعایت كنیم؛ چه صحبت كردن، و چه شنیدن. البته صحبت كردن باز آثارش بیشتر از شنیدن است. فرض كنید كه آدم در منزل می‌رود، رادیو دارد همین‌طوری یك چیزی وِر وِر می‌كند، قِر قِر می‌كند، دائم به گوش آدم می‌خورد. خب آقاجان! آدم نیاز به سكوت دارد، آدم نیاز به آرامش دارد. آخر بیرون، خیابان، سر و صدا، در خانه هم آدم می‌آید سر و صدا! یا مثلا یك كسی حرف می‌زند.

 این مطلب را بهتر است كه، در این سه ماه به خصوص، بیشتر رعایت كنیم و خودمان آثارش را هم می‌بینیم.

 یكی هم جوع. جوع به معنای گرسنگی است؛ نه گرسنگی مضرّ. انسان همیشه خودش را گرسنه نگه دارد، البته به نحوی كه ضعف بر او غلبه نكند. بهترین حالت برای سالك از نقطه نظر جسمانی، حالتی است كه احساس نكند ثقلی بر معده اوست؛ بلكه احساس سبكی كند. ضعف نه! ضعف خوب نیست، احساس سبكی. مثلا وقتی یك سیب می‌خواهد بخورد، می‌بیند نصفش كافی است، نصف دیگرش را دیگر نخورد. یعنی همین كه احساس می‌كند این نصفه سیب او را گرفت، آن نصفه را كنار بگذارد؛ بگذارد یك كس دیگری بخورد.

 یا وقتی یك چهارم می‌خورد، می‌بیند همین یك چهارم برای او كافی است، اضافه نخورد. این معنا معنای جوع است. و الّا جوع به معنای ضعف، به معنای غلبه ضعف و گرسنگی نه، این صحیح نیست و مطلوب نیست و اثرش هم اثر خوبی نیست.

 در همین زمینه جوع، مسئله روزه است. لذا در همین سه ماه توصیه به روزه خیلی شده كه سالك در این سه ماه خب ماه رمضان كه واجب است ولی در این دو ماه بزرگان این دو ماه را بیشتر روزه می‌گرفتند. درباره رسول خدا داریم كه هر سه ماه را پشت سر هم روزه می‌گرفتند و این دو ماه را به ماه رمضان متصل می‌كردند.

 خیلی آثار پر بركتی بر روزه این دو ماه وارد است؛ البته برای كسی كه مانعی نداشته باشد، برای كسی كه ناراحتی نداشته باشد، و ضعف بر او غلبه نكند، موقعیت و شرائطش شرائط مناسبی باشد، و اگر نه، به همان مقدار اندك اكتفا كند، و میزان غذا را پایین بیاورد، مقدار غذا را در این سه ماه پایین بیاورد تا اینكه نفس، بهتر بتواند از آن عنایات و بارقه‌ها و نفحاتی كه می‌وزد بر قلب، بهره‌مند بشود و خودش را در گیر غذا و جهاز هاضمه نكند. آزاد باشد! وقتی كه آزاد بود این نفحات را بهتر می‌تواند تلقّی كند.

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند كه رفقا سعی كنند حدّاقل هفته‌ای سه روز را در ماه رجب و ماه شعبان روزه بگیرند، حالا آن چهار روز دیگر بسته به میل خودشان؛ ولی سه روز را بگیرند كه این فضیلت روزه را از دست ندهند. تا یك روز غذا می‌خورند و خلاصه بدن می‌خواهد دوباره عادت كند، فردا دوباره روزه می‌آید و این مسئله را استمرار می‌دهد و جلو می‌برد. و برای افرادی هم كه روزه برای آنها اشكالی ندارد، و هیچ مسئله و مشكلی نیست، خب همه ماه را روزه بگیرند، چه عیب دارد؟ همه ماه شعبان را روزه بگیرند، و از بركات روزه متنعّم باشند و فوائدی را كه مترتّب بر روزه و صائمین هست، آن فوائد را بهره بگیرند.

 صمت و جوع و دیگری: سَهَر است.

 سهر با هاءِ هَوَّز، یعنی بیداری شب؛ نه آن سحر با حاء حُطّی. سهر یعنی بیداری؛ شب‌های ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان را خیلی باید مواظب باشید و ارزشش را بدانید؛ شب‌های به خصوص ماه رمضان با شب‌های دیگر فرق می‌كند، شب‌های ماه رجب و شعبان هم همین‌طور است؛ رجب و رمضان یك خصوصیاتی دارد؛ ماه شعبان هم یك تفاوتی دارد و خیلی مهم است، در ماه شعبان، اصلا احیاء نیمه شعبان خودش خیلی فضیلت دارد و خود مرحوم آقا هم هر سال با رفقا و دوستان خودشان شب نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای كمیل هم می‌خواندند.

 بیداری خیلی مهم است، البته خب در این بیداری انسان لازم نیست همیشه نماز بخواند و ذكر بگوید. چه اشكال دارد كه مطالبی مطالعه كند، مطالب بزرگان را مطالعه كند، یا ادعیه ماه رجب را بخواند، یا بر او خوانده شود و او گوش كند. مرحوم آقا در ماه رجب و شعبان، بله بسیاری از شب‌ها من یادم است در همان وقتی كه در تهران بودند، و حتی بعد از اینكه به مشهد مراجعت كردند، در شب‌ها بعضی از دوستانشان كه ادعیه را برایشان خوانده بودند، ایشان صدای آنها را می‌گذاشتند و گوش می‌دادند. در ماه شعبان، شب‌ها مناجات شعبانیه را گوش می‌دادند و واقعا چه مناجات عجیبی است؛ هر شب، هر شب گوش می‌دادند و همین‌طور اشك از چشمانشان می‌آمد. در ماه رجب این ادعیه ماه رجب را برایشان گذاشته بودند. اشعار عرفا، اشعار حافظ شیرازی، مولانا، إبن فارض و بزرگان؛ اینها پس جایش كجاست؟ جایش همین‌جا است دیگر! جایش همین‌جا است، همین شب‌ها، همین روزها، این موقع‌هاست كه این اشعار و حقایق در نفس انسان آن اثر خودش را بیشتر می‌گذارد. حالا صرف‌نظر از این ادعیه و آثاری مأثوره‌ای كه از ائمه علیهم السلام آمده، كه آن دیگر جای خودش را دارد كه دیگر توصیه می‌شد نسبت به مداومت بر ادعیه ماه رجب و ادعیه ماه شعبان و

 رمضان.

 در ماه رجب ادعیه را حتما رفقا بخوانند، هر روز حالا اگر هم نتوانستند همه را بخوانند، دو تا را بخوانند، سه تای آنها را بخوانند. معانی‌اش را نگاه كنند، بی‌معنا خوب نیست انسان بخواند. نه اینكه بد است، منتها، خب بهتر این است كه با معانی و با ترجمه این ادعیه قرائت بشود، تا انسان تا حدودی از حال و هوای این مضامین سر در بیاورد و ببیند كه چه خبر است. به خصوص در ماه رجب و ماه شعبان در این دو ماه خواندن دعای مكارم الأخلاق بسیار عالی است، كه در مفاتیح‌الجنان هم هست، اگر انسان هر روز نمی‌خواند، هفته‌ای یك بار بخواند. زیارت جامعه كبیره مخصوصا در ماه رجب، بسیار بسیار مورد تأكید اولیای الهی است و بنده خودم می‌دیدم كه چطور آنها بر زیارت جامعه كبیره به خصوص در ماه رجب مداومت داشتند و آنها را می‌خواندند.

 دعای مكارم الأخلاق، زیارت جامعه كبیره، مناجات خمسة عشر حضرت سجّاد علیه السلام در ماه رجب و ماه شعبان كه واقعا خیلی مشخص است كه اصلا ظهور و بروزش در این دو ماه كاملا این مسئله مشخص است؛ مناجات محبّین، مناجات تائبین، مناجات مریدین. بزرگان و اولیاء بر این مناجات خمسة عشر در ماه رجب خیلی تأكید داشتند. مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه هر روز از ماه رجب را به قرائت یكی یا دو تا با صدای خودشان از مناجات‌های خمسة عشر حضرت سجّاد علیه السلام می‌گذراندند؛ چه در روز و چه در شب، در فواصل نماز شب و موقعیت‌های دیگر به قرائت این دعاها می‌گذراندند.

 این ادعیه هم خب ادعیه مربوط به ماه رجب است.

 و بیداری شب هم كه خب این خوب است، البته بهتر است انسان یكی دو ساعت بخوابد، تجدید قوا بكند، و بعد به بیداری و پرداختن به این امور ادامه بدهد؛ با خستگی صحیح نیست، خود مرحوم آقا هم در روح مجرد خوانده‌اید كه فرموده‌اند كه باید یك چیزی خورد كه بتواند نفس را با نشاط نگه دارد و سدّ جوع كند؛ منتها نه چیز سنگین، میوه‌ای باشد، خرمایی باشد، چایی با خرمایی انسان بخورد، خودش را سنگین نباید بكند. تا یك چیزی می‌خورید و احساس می‌كنید دلتان را گرفت، دیگر بس كنید؛ حتی اگر مقدار كم مانده، آن را كنار بگذارید؛ بگذارید كه آن حالت نشاط و سبكی، بر شما غلبه كند. آن حالت سبكی نفس و مزاج غلبه داشته باشد، این بهترین حالت است كه انسان می‌تواند بهتر استفاده بكند.

 بله صمت و جوع و سهر و عزلت و ذكری به دوام‌

 خب عزلت هم كه به معنای كناره‌گیری از افراد مختلف و جریانات غیر مفید و غیر ضروری است. انسان از اینها كناره‌گیری كند. جریاناتی كه صد من یك غاز هم ارزشی ندارد، آدم بیاید مدام خودش را در این قضیه و در آن قضیه داخل كند، فایده‌ای ندارد و چیزی عائد و نصیبش نمی‌شود. از این جریانات خودش را كنار نگه دارد، از ارتباطات با مردم خودش را كنار نگه دارد.

 ارتباطاتی كه فقط این ارتباطات وقت تلف كردن است، و ضرورتی ندارد. حالا طرف از خانه‌اش بیرون آمده است، می‌گوید: حالا یك ساعتی وقت داریم تا برویم سر مغازه، كجا برویم؟ می‌رویم به فلانی سر می‌زنیم و پیش او هستیم تا بعد موقعش بشود برویم مغازه، برویم اداره. یا اینكه فرض كنید كه فلان‌جا می‌خواهیم برویم كار داریم، حالا شلوغ است، بگذاریم تا وقتی كه خلوت شد برویم. اینها همه ملاقات‌های بی‌فایده و بی نتیجه است. پشتش هدفی نیست، غرضی نیست، قصدی نیست، وقت تلف كردن است؛ خب مگر انسان وقتش را باید برای این‌طور مسائل بگذارد؟ مگر باید وقتش را برای این ملاقات‌ها بگذارد؟ برای افرادی كه عادی زندگی می‌كنند این كارها اشكال ندارد، مسئله‌ای نیست، یك ساعت، دو ساعت بنشینند، حرف بزنند، اما آن كسی كه درد دارد، آن كسی كه حساب و كتاب دارد، آن باید به مطالب مهم‌تر فكر كند، باید متوجّه این قضیه باشد كه هر ملاقاتی به همین راحتی نمی‌گذرد، یك اثری می‌گذارد، یك اثری در نفس می‌گذارد، حالا بیا و آن اثر را درست كن، حالا بیا و آن اثر را از بین ببر؛ حال انسان تغییر پیدا می‌كند، بی‌خود كه نمی‌گویند: عزلت.

 عزلت به معنای گوشه‌گیری و رها كردن نیست، بلكه عزلت به معنای تصحیح روابط است، نه گوشه‌گیری. انسان روابط خود را تصحیح كند، از زوائد بزند، نه از ضروریات. از زوائد بزند. همین‌طور در ارتباط رفیق با رفیق باید این مسائل ملاحظه بشود و ارتباطات هدفمند باشد و همین‌طور به در هر حال بودن نباید بگذرد.

 ذكری به دوام.

 ذكر یعنی انسان در حال توجّه باشد، حالا چه اینكه ذكری بگوید یا نگوید. همیشه خدا را حاضر و ناظر ببیند. هیچ‌وقت حضور خدا را فراموش نكند. اگر یك شخصی در منزل باشد، انسان چقدر حواسش جمع است؟ چقدر متذكّر است؟ یك مقداری هم به خدا بها بدهد. ما نمی‌گوییم آن‌طور صد در صد، یك مقداری بها بدهد. یك مقداری خدا را هم در این مسائل دخالت بدهد، به دوام! این مسائل باید به دوام باشد؛ نه فقط ذكری به دوام بلكه صمت به دوام، جوع به دوام، سهر به دوام، عزلت به دوام، و همینطور ذكر به دوام. باید اینها دوام داشته باشند، و مقطعی نباشند كه یك روز آدم بگوید، دو روز دیگر یادش برود، سه روز انجام بدهد بعد چند روز یادش برود؛ اگر این‌طور باشد فایده‌ای ندارد.

 بنده یك وقتی خیلی وقت پیش، هنوز معمّم نبودم، سنّم حدود هجده نوزده سال بود در خیابان همین قم با یك نفر برخورد كردم، از حرم برگشته بودم، فقط یك سلام به من كرد: سلام علیكم! حال شما خوب است؟ احوال شما؟ از افرادی بود كه مخالف بود، با این مرام مخالف بود، با این مسائل مخالف بود، سابقا از دوستان مرحوم آقا بود بعداً جدا شد؛ فقط یك سلام، حال شما، خیلی مشتاق دیدار و زیارت هستیم، ممنون از لطف شما؛ و بعد رفتیم. تا یك هفته حال من رفت، رفت! نه در نماز دیگر حضور قلب داشتم، نه توجّه داشتم، یك سلام و علیك! آن‌وقت ببینید ما در شبانه روز داریم چه بر سر خودمان می‌آوریم! با هركسی،

 با هرچیزی، جدال می‌كنیم، تلفن را برمی‌داریم قر قر قر، از آن اول بالای لیست، یكی یكی تمام بیست و چهار ساعت با این تلفن، با آن تلفن، بابا بس است دیگر! سوخت! اگر گوش تو كر نشد، آن تلفن سوخت!

 ما تلفن نزنیم، یكی دیگر می‌زند، آرام كه نمی‌نشینیم! دائم تلفن زده می‌شود.

 بابا دو ساعت آرام بنشینید، سه ساعت آرام بنشینید، زندگی كه تلفن نیست، زندگی كه فقط سر و صدا و موسیقی و اخبار نیست، زندگی كه فقط شرّ و وِر و این مطالب نیست، چرا ما باید كاری كه بقیه می‌كنند را ما هم انجام بدهیم؟ كی گفته كه ما باید متابع بقیه باشیم؟ خب بقیه متابع ما باشند!

 این‌ها به دوام باید باشند، مراقبت باید داشته باشیم تا آن حالی كه برای ما به عنوان میهمان آمده و در قلب ما به عنوان میهمان جا گرفته است، آن میهمان را نگه داریم، آن را ضیافت كنیم، نه اینكه بیرونش كنیم.

 تا یك هفته حال ما رفت، انقدر رفتیم حضرت معصومه، عجز و التماس كه: بابا غلط كردیم! اصلا دیگر جواب سلام نمی‌دهیم! خوب شد؟ هیچی! تا دیگر الحمدلله لطف كردند و دیگر كم كم حال ما را برگرداندند.

 یك صحبت! یك سلام علیك! ببینید چقدر اثر سوء دارد! وقتی كه من می‌گویم رفقا باید مواظب باشند، با هركس نباید ارتباط داشته باشند برای همین است آقا! این برای خودتان است. اینها فایده‌اش به خودتان می‌رسد، نتیجه‌اش را خودتان می‌برید. نمی‌خواهید؟ امتحان كنید! امتحان كنید، یك مدتی گوش ندهید، آن‌وقت ببینید كه چه خواهد شد. اینها مسائلی است كه تجربه شده، بزرگان همه را تجربه كرده‌اند، امتحان كرده‌اند، نتیجه تجربه این مطالب را دارند به ما ارائه می‌دهند كه ما دوباره تجربه نكنیم، چون خدا دو عمر به انسان نداده است.

 خب ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند متعال در این اشهر مباركه و در این موقعیت‌های خاص و در این ضیافت مخصوصی كه خداوند نصیب بندگانش كرده است، و آن را مختصّ به اولیاء خودش قرار داده، ما را هم از این ضیافت بهره‌مند بگرداند، و به آن وعده‌هایی كه خودش داده است كه: ناتمامان جهان را كند این پنج تمام؛ خام را پخته می‌كند، ناقص را كامل می‌كند، ضعیف را قوی و استعدادها را به فعلیت می‌رساند، ان‌شاءاللَه؛ خدا ما را به این وعده‌ها در زیر سایه امام عصر عجّل اللَه تعالی فرجه الشریف كه آن حضرت واسطه برای این فیض است برساند و اتفاقا بعضی از همین ادعیه ماه رجب هم از ناحیه آن حضرت آمده است، مرحوم آقا خیلی توصیه می‌كردند كه در این ماه، ماه رجب، خیلی توجّه به مقام ولایت قوی‌تر و شدیدتر باشد و انسان حضور آن حضرت را در تمام شراشر وجود خودش احساس كند و در تمام آثار حیات آن نفس مقدّس را ببیند و آن را احساس كند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. النحل (١٦) آيه ٤٣. [↑](#footnote-ref-1)
2. الإسراء (١٧) آيه ٣٦. [↑](#footnote-ref-2)
3. يونس (١٠) آيه ٣٢. [↑](#footnote-ref-3)
4. لقمان (٣١) آيه ٣٠. [↑](#footnote-ref-4)
5. بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٤٥١. [↑](#footnote-ref-5)
6. الصافّات (٣٧)، آيه ١٠٢. [↑](#footnote-ref-6)